

سبک‌ار تباط



تصویرهای تحریف‌شده زندگی در شبکه‌های اجتماعی

اینستاگرام، شعبده‌بازی که زندگی واقعی را غیب می‌کند

حسن فرامرزی

زندگی چیست؟ امروز این سؤال سخت و دردناکی است که همه ما در برابر آن قرار گرفته ایم و از وقتی که رسانه‌های شخصی و شبکه‌های اجتماعی گسترش یافته، این سؤال خودنمایی می‌کند و جلوه بیشتری یافته است. حتماً تا به حال بارها در باره حاشیه‌های شبکه‌های اجتماعی چیزهایی شنیده‌اید یا خود در معرض آن قرار گرفته‌اید. مثلاً این خبر را شنیده‌اید که فالانی که رفته بوده با یک آشپار زیبا عکس سلفی بگیرد و بگذارد در اینستاگرامش، پایش لیز خورده و با کله روی سنگ‌های اطراف آن آشپار فرود آمده و جانش را از دست داده است. یا فالانی که می‌خواسته با ریل‌های راه آهن در یک پیچ عکس سلفی بگیرد آن قدر مشغول زاویه‌های هنری این سلفی بوده که متوجه ورود قطار نشده و جان خود را از دست داده است، یا کسی دیگر رفته بالای

۳۰ هزار عکس و فیلم از کودک ۲ ساله‌مان گرفته‌ام

من گاهی در زندگی شخصی خودم دچار این دوگانگی‌ها می‌شوم. مثلاً فرض کنید پیش خودم می‌گویم که در زمان ما دوربین عکسبرداری یا فیلمبرداری در دسترس نبود. کل عکس‌های کودکی تا ۳۰ سالگی مرا جمع کنید روی هم ۲۰، ۳۰ عکس نمی‌شود. این یعنی که من به طور متوسط برای هر سال یک عکس بیشتر ندارم اما اگر عکس‌ها و فیلم‌هایی که از کودک دو ساله‌مان تا به حال گرفته‌ام روی هم حساب کنید احتمالاً تا به حال بالغ بر ۲۰، ۳۰ هزار فریم عکس و فیلم از کودک‌مان گرفته‌ام. این یک وسواس افراطی است که ذهن مرا درگیر کرده که می‌خواهم جزء به جزء زندگی کودک‌مان را ثبت کنم. مثلاً کودک‌مان در خانه چطور اخم می‌کرد؟ یا کودک‌مان چطور راه رفت؟ اولین لحظه راه رفتش چطور بود؟ اولین کلمه‌هایش چه بود؟ اولین نقاشی ناشیانه‌اش چه شکلی بود؟ چطور زمین می‌خورد؟ چطور در بیرون به آدم‌ها واکنش نشان می‌داد؟ چطور با ما که پدر و مادرش باشیم کوه می‌رفت و چطور در رستوران رفتار می‌کرد. در واقع من آرزوها و حسرت‌های خودم را در ۲۰، ۳۰ هزار فریم فیلم و عکس برای کودک‌مان به ثبت رسانده‌ام در حالی که گاهی از خود می‌پرسم واقعاً نیازی به این کارها هست؟ یا اصلاً کودک‌ما در آینده فرصت خواهد کرد این همه عکس و فیلم را تماشا کند؟ بالفرض که فرصت کند و این همه را ببیند خب که چه؟ آیا این همه عکس و فیلم نشانه خوشبختی نیست؟ آیا ما کارهای مهم‌تری نداریم که صبح تا شب بنشینیم و ریزترین وی‌ایمپت‌ترین اتفاقات زندگی‌مان را ثبت و ضبط کنیم؟ اتفاقاتی که در آنها نه جایزهای گرفته‌ایم، نه مدال افتخاری، نه در رقابتی برنده شده‌ایم و نه تجلیلی از ما شده است اما به خاطر اینکه این کارها من به صورتی تصویر به تصویر در اختیار ما قرار گرفته یا خودمان می‌گوییم حالا که این ابزارها در دسترس ماست چرا نباید از آنها استفاده کنیم؟ نتیجه این می‌شود که ما ساعات بسیار و روزهای متوالی پشت لنت یک گوشی تلفن همراه یا دوربین‌های دیجیتال می‌مانیم و مدام عکس و فیلم تهیه می‌کنیم و از آن سو گاهی از خودم می‌پرسم این کار من چقدر از چشم یک پدر آینده‌نگر برای فرزندش مفید است؟ آیا فرزند من با مشاهده این همه عکس و فیلم با خود نخواهد گفت من چه اعجوبه‌ای بوده‌ام که از من این همه عکس و فیلم تهیه شده است؟ و همین اتفاقات و رخدادهایی از این دست او را در معرض خودخواهی و خودشیفتگی قرار نخواهد داد که گمان کند او از دماغ فیل افتاده است؟

■ از حال بی‌نصبی می‌مانم چون می‌خواهم مومیایی‌اش کنم

دوگانگی‌ای که مرا در این میان رنج می‌دهد این است که عملاً گاهی به خاطر همین ابزارهای فناوری و ارتباطی از لذت‌های حال بی‌نصبی می‌مانیم. در واقع همه انرژی‌ما صرف مومیایی کردن زمان می‌شود، در حالی که همین مومیایی کردن اجازه نمی‌دهد ما در همان زمان حال زندگی کنیم. به این فکر کنید که شما در جاده‌ای حرکت و

یک آسمان‌خراش و کسی دیگر... حالا اگر از این حاشیه‌های بسیار دردناک و دلخراش بگذریم همه ما در معرض یک اتفاق عجیب هستیم. مثلاً هنوز به رستوران نرفته مثل یک کارگردان که به دنبال بهترین دکوپاژ و چشش صحنه است، می‌خواهیم عکس‌های متعددی از میز غذایمان تهیه کنیم و فی‌المجلس برای دوستان‌مان در اینستاگرام از سالال کنیم. یک وقت‌هایی می‌بینید که غذا از دهن می‌افتد و سرد می‌شود اما هنوز ما به آن زاویه مطلوب‌مان نرسیده‌ایم تا احتمالاً صفحه‌مان در اینستاگرام جذابیت بیشتری پیدا کند. اینجا این سؤال پیش می‌آید که اساساً ما برای چه مثلاً به رستوران می‌رویم؟ تا همین چند سال پیش آدم‌ها به رستوران می‌رفتند که بنشینند غذایی بخورند و دور هم باشند اما امروز ما برای چیزهای دیگری جز غذا خوردن به رستوران می‌رویم. در واقع اهداف دیگری جلو آمده‌اند که

اینستاگرام‌تان وجود ندارد. شما با کلی توشیش ناشی از ماندن در ترافیک بالاخره به فرودگاه رسیدهاید و تازه متوجه شده‌اید که پرواز شما تأخیر دارد. بعد از سه ساعت تأخیر در پرواز و پشت سر گذاشتن فوبیای ارتفاع و ترس از سقوط هواپیما بالاخره پروازتان به سلامت در فرودگاه محصد به زمین نشسته و در طول سفر هم کلی رخدادها و حاشیه‌های کوچک و بزرگ را تجربه کرده‌اید اما همه آنها فیلتر شده و اجازه نداده‌اید دیگران از آن رخدادها بویی ببرند و فقط آن لحظات اوج این رخست را یافته که در پیچ اینستاگرام شما بنشینند از آن سو شما از آن سفر برگشته‌اید دوباره وارد جریان پرشتاب زندگی و جفت و جور شدن اقساط و اجاره خانه و هزینه‌های زندگی شده‌اید اما دوستان شما در اینستاگرام همچنان وقتی به پیچ شخصی شما سر می‌زنند می‌بینند شما در حال لیخند زدن و کیفور شدن از مسافرت‌تان هستید و حسایی به شما خوش می‌گذرد. این توهمی است که بسیاری از ما ممکن است دچارش شویم. از آن سو فیلتر کردن ناخوشی‌ها و برجسته کردن خوشی‌ها ممکن است وهم دیگری را هم رقم بزند و آن حالت حسرت و اندوهی است که گاه ما به واسطه دیدن خوشگذرانی‌های زندگی‌های دوستان و اطرافیان خود دچارش می‌شویم. مثلاً این حس سراغ ما می‌آید که زندگی ما به اندازه کافی خوب، پر نشاط و زیبا نیست. در زندگی ما به اندازه کافی خوشی و تفریح وجود ندارد. ما که زندگی نمی‌کنیم، مردم دارند زندگی و عشق می‌کنند. آسمان زندگی ما همیشه ابری است اما آسمان زندگی دیگران را نگاه کن و ببین چقدر آفتابی است.

■ همه می‌خواهند سلبریتی شوند

نکته مهم دیگر این است که امروز تحت تأثیر فضای سلبریتی‌زدگی و ستاره بودن، فرهنگ «من هم یک ستاره‌ام و مهم هستم» در میان جامعه ما در جریان است. سلبریتی‌ها و ستارگان دنیای هنر به ویژه سینما و موسیقی این تحلیل را با خود دارند که بی‌اهمیت‌ترین گوشه‌های

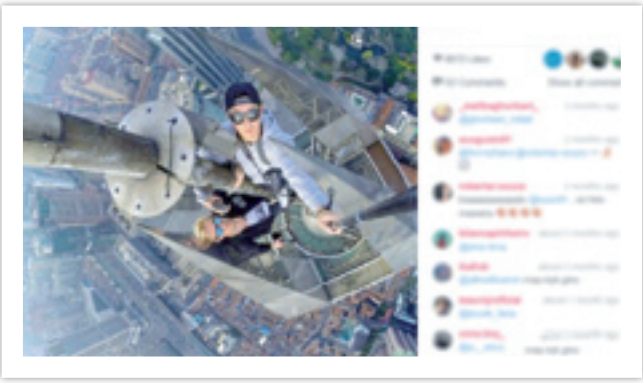


■ ما زیر بمباران پیشنهادهای متنوع لذت هستیم

او در بخشی از مقاله به تشمت و سرگردانی‌ای که دنیای مدرن در ما ایجاد می‌کند اشاره کرده و می‌نویسد: «ما در معرض بمباران مداوم پیشنهادهایی هستیم درباره کارهایی که خوب است انجام دهیم (برویم جت‌اسکی، در کلرادو تحصیل کنیم، سفر کنیم به جزایر مالدیو، یا به تماشای اهرام ثلاثه برویم). دالملاً خبر کارهای جالبی که دوستانمان انجام داده‌اند یا قرار است انجام دهند به گوشمان می‌رسد: «کافه کلاب خیلی خوبی بود که دست‌جمعی رفتیم.»، «فالنی قرار است در نهمان کلیسای کوچک شهر با من ازدواج کند و بعدش می‌رویم ماه عسل...»، «خورشید داشت بر فراز بندر سسینی می‌درخشید...». بی‌نیاست چیز در کارند تا وسوسه شویم جای دیگری زندگی کنیم: رفتن به دستوران اصفایی در بروکلین؛ خواندن رمانی جالبی که ماجراجیش در شهر تریست اتفاق می‌افتد؛ ایستادن در برابر تابلوی

تعطیلات را اسیری کنید. گاهی اوقات، این خیالات کاری یا شما می‌کنند که می‌خواهید بلندبلند گریه کنید. آدم‌های رمانتیک فکر می‌کنند مرکز معنی وجود دارد که در آن مرکز، اتفاقات هیجان‌انگیزی در حال رخ دادن است. زمانی این مرکز، نیویورک بود، چندسال بعد به برلین رفت، بعدهم نوبت لندن شد. هو اینکه نیز شاید سن فرانسیسکو باشد و شاید، پنج سال آینده، به اوکلند یا ریودژانیرو برود.»

■ چگونه خوشبختی‌های آدم‌های اصیل را بدیختی می‌بینید؟ در واقع از منظر نگاه این محقق که به درستی بیان می‌شود اراله وجه رمانتیک‌از زندگی در شبکه‌های اجتماعی به ویژه در اینستاگرام باعث می‌شود شما از لذت‌های بسیار پایدار و عمیق زندگی‌تان محروم شوید و حتی آن لذت‌ها را به چشم یک درد ببینید، مثلاً از اینکه ببینید پدرتان یا گلدان‌هایش حال می‌کند و لذت تماشای یک گل غرق شده‌او را یک بدبخت بداندید که نمی‌داند در دنیا چه خبر است و چه تفریح‌ها و لذت‌های بزرگ‌تری وجود



دارد، در حالی که همه ما به لحاظ روانی می‌دانیم که گران و لاچوری بودن لذت به این معنا نیست که حتماً توی لذت بیشتری کُند. در واقع اتیکت لذت در دنیای درون ما یا آنچه در بیرون رواج دارد کاملاً متفاوت است. من ممکن است با یک لباس غیرمارک که احساس لذت بیشتری برسم تا کسی که لباس مارک پوشیده و به تن کرده‌است اما فربیه که در شبکه‌های اجتماعی رخ می‌دهد به تدریج مثل سبیلی آدم‌ها را با خوش می‌برد و القای این حس به آدم‌هاست که لذت فقط زمانی میسر است که تولید رنگ‌های بیشتری کند و به اندازه کافی در دسترس همگان نباشد و همگان توانند به راحتی به آن پایه لذت برسند. به تعبیر نویسنده: «گاهی مادرِ تن شما را کلافه می‌کند، زندگی‌اش بسیار ملال‌آور است. چگونه می‌تواند این شرایط را بپذیرد؟ چرا بی‌ایب این نیست که به خلیج سن‌فرانسیسکو سفر کند؟ دائم در گوشان می‌خواند که در کاری در بیرمنگام پیدا کنید یا گوشان شمارا، روز تعطیل، به پیاده‌روی در لیک‌لند دعوت می‌کند. گاهی هم حرمش را رنگه نمی‌دارید. از افراد مشخصی دوری می‌کنید، همان‌طور که از طاعون فراری هستید. مثلاً رفیق مدرسه‌ای تیلتان که دائم با اضافه‌وزنش کلنجر می‌رود؛ هم‌خانه‌تان که مهندس مخبرات است و می‌خواهد از سیاست‌های منطقه‌ای سر دربیآورد. وقت گذراندن با آدم‌هایی که بی‌حال و کوه‌هم‌تاند اقصا می‌تواند حس نابودی به شما بدهد. آدم‌هایی که ذهنیتی کلاسیک دارند آذنان می‌کنند که اگر چه در دنیا اتفاقات حقیقتاً شگفت‌آور رخ می‌دهد ولی شک دارند که نشانه‌های آشکار زرق و برق دنیا راهم‌ای خوبی برای یافتن آن اتفاقات شگفت‌انگیز باشد. بهترین رمان دنیا، در نظر آنها، آن رمانی نیست که جایزه‌ها را ببرد و فهرست پرفروش‌های کتاب را درنوردد. ممکن است زن بهمانی، که در شهرک بی‌روح لاتوین لیبیا زندگی می‌کند، دارد آن را در همین لحظه می‌نویسد. افراد کلاسیک عمیقاً از این امر آگاهند که چیزی‌های خوب با برخی افراد به‌شدت دای همزیستی دارند، همه چیز در هم و برهم است.»

خروج فردوگاه، با فهرستی در دست که تا مسکو، بانکوک یا آدیس آبابا فقط به اندازه یک نشست و برخاست هواپیما فاصله وجود دارد. دنیای مدرن کاری می‌کند که همیشه حواسمان به این باشد که چقدر فرصت از دست می‌دهیم، و این فرهنگی است که در آن از حجم دردناک و انبوهی از «درس فقدان» نسبتاً گریزی نداریم. دنیای مدرن کاری می‌کند که همیشه حواسمان به این باشد که چقدر فرصت از دست می‌دهیم.»

■ این خیالات کاری با شما می‌کنند که می‌خواهید بلندبلند گریه کنید

در واقع این حس محرومیت به واسطه غوطه‌ور شدن در عکس‌های کاربران است که ما تازریق می‌شود و آثار و تبعات خاص خود را بر جای می‌گذارد. آشناده زندگی‌هایی که امروز در اینستاگرام در جریان است را زندگی‌های رمانتیک می‌گذارم، آدم‌هایی که حتی اگر در دنیای واقعی رمانتیک و عاشقانه زندگی نمی‌کنند، این حس‌ها را در محیط‌های لاچوری بازسازی می‌کنند و به خود من و تو می‌دهند. آدم‌هایی که نمی‌توانند از لذت‌های کوچک رایج بهره ببرند چون این لذت‌ها قابلیت تولید عکس و فیلم ندارند اما در عوض سفر به یک ساحل رویایی در فلان منطقه از دنیا می‌توانند مثل یک معدن طلا برای گرفتن عکس‌ها و فیلم‌ها باشد و تصویری رمانتیک و رویایی از لذت تولید کنند، رستوران‌های شیک و مناهایی که به طرز ماهرانه‌ای دیزاین شده‌اند و رنگ و لعاب‌هایی دارند که می‌توانند پیچ شخصی ما را در اینستاگرام رنگین‌کمانی کنند. بهترین سوزه‌هستند تا مثلاً خوردن غذا در یک رستوران یا که کوچک خیابانی: «ما می‌توانیم به دو شیوهٔ بنیادی ببینیم: یکی رویکرد رمانتیک، دیگری رویکرد کلاسیک. برای خلق و خوی رمانتیک، فقدان رنج‌انبوهی آوژد، در نقطهٔ دیگری از زمین، افراد شریف، باشکوه و برجانه‌به دارند دقیقاً زندگی‌ای را تجربه می‌کنند که می‌بایست از آن شما می‌بود. شما نیز به همان اندازه سعادتمند بودید اگر می‌توانستید جای آنها باشید، مثلاً در مهمانی با دیگران خوش بگذرانید، در اداره واشنگتن اسکوئر کار کنید یا در کلبه‌ای در پوتلند